

نسبت سازمان منافقین با جمهوری اسلامی ایران

سعید قدیانی*، سید مصطفی ابطحی**، سید علیرضا ازغندی***

دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۰۵

پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲

چکیده

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) به علت پیروی و تبعیت از اصول و مبانی مکتب تشیع و اهل بیت (ع) با تشکل‌ها و احزاب رقیب وارد چالشی تمام‌عیار و راهبردی گردید. یکی از این تشکل‌ها سازمان مجاهدین خلق (منافقین) با اصول و مبانی التقاطی است که در دهه‌ی ۱۳۴۰ توسط سه تن از اعضا شاخه‌ی دانشجویی «نهضت آزادی» تأسیس شد. این تشکل از همان بدو تأسیس مدعی نجات ایران از زیر یوغ امپریالیسم آمریکا و ایادی داخلی‌اش (رژیم پهلوی) با توسل به نبرد مسلحانه بود.

این تشکل تروریستی به‌رغم تمام فراز و فرودهای فعالیت‌هایش در طول تقریباً پنج دهه، لیکن در یک موضع و رویکرد ثابت بوده است و آن عناد با انقلاب اسلامی و اصل ولایت فقیه بوده است (بهرامی، ۱۳۹۱، ۲۲). اختلاف و تعارض دیرینه‌ی سازمان مجاهدین خلق (سازمان منافقین) با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در زمینه‌های اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. در حوزه‌ی اعتقادی عدم‌اعتقاد به جهان‌شمول بودن اصول و مبانی اسلام و التقاط با اصول و مبانی مارکسیستی و «مصادره به مطلوب» مفاهیم و ارزش‌های اسلامی به‌منظور پوشاندن و استتار کفر و الحاد مارکسیستی. در حوزه‌ی سیاسی وابستگی به الگوهای بیگانه و وارداتی مارکسیستی. در زمینه‌ی فرهنگی و اجتماعی، عدم‌اعتقاد به نقش واقعی توده‌های مردم در روند تحولات انقلابی.

کلیدواژه‌ها: التقاط؛ مارکسیسم؛ مصادره‌ی به مطلوب؛ انقلاب اسلامی.

* دانشجوی دکترای اندیشه سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
Sghadiyani43@gmail.com

** نویسنده مسئول: استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
Mabtahi@gmail.com

*** استاد، استاد مدعو دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

مقطع تاریخی ۵۰-۱۳۴۰ برهه‌ای حساس و ویژه در تاریخ سیاسی معاصر ایران است. برهه‌ای تاریخی که به‌طور همزمان شاهد تکوین و شکل‌گیری دو تفکر و اندیشه بوده است. تفکر انقلاب اسلامی با راهبری و هدایت امام خمینی (ره) و تفکر التقاطی با هدایت و راهبری تشکلی به نام سازمان مجاهدین خلق که توسط سه تن از اعضای شاخه دانشجوئی «نهضت آزادی» به اسامی محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، عبدی نیک‌بین در شهریور ۱۳۴۴ تأسیس شد. در جلسه‌ای که در تاریخ فوق هر سه نفر یادشده در آن شرکت داشتند، نتیجه‌گیری می‌شود:

«پس از سرکوب ۱۵ خرداد، مبارزه به شیوه‌های گذشته دیگر امکان ندارد. زیرا قدرت حاکم اجازه هیچ‌گونه فعالیت سیاسی را نمی‌دهد، در حقیقت مبارزه با بن‌بستی روبه‌رو شده است که شکستن آن احتیاج به گزینش شیوه‌های تازه‌ای برای مبارزه دارد». پیروزی مردم الجزایر بر استعمار فرانسه، مبارزات خلق ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا، پیروزی انقلابیون کوبا و حاکمیت مردم بر آن سرزمین، به‌رغم حمایت امپریالیسم آمریکا از دیکتاتور آن (به‌کوشش جمعی از پژوهش‌گران، ۱۳۸۵، ۱: ۲۹۳). بنابراین از همان بدو تأسیس این تشکل التقاطی، نخستین بنای دشمنی و عناد راهبردی با تفکر انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) شکل می‌گیرد. رهبران سازمان اولین خشت کژراهه التقاط را بنا می‌کنند. تقلید و نسخه‌برداری از الگوها و مدل‌های وارداتی که هیچ‌گونه سنخیت و تطابقی با ویژگی‌ها و مشخصات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی ایرانی نداشتند و تبعیت و پیروی از چنین الگوها و مدل‌هایی اساساً نمی‌توانست منجر به نجات و رهایی ملت ایران از چنگال‌های استکبار جهانی و نظام دیکتاتوری پهلوی گردد.

سؤال پژوهش:

دلایل و علل دشمنی و عناد تشکیلات مجاهدین خلق (سازمان منافقین) با انقلاب اسلامی

به رهبری امام خمینی (ره) چه بودند؟

فرضیه‌ی پژوهش:

عدم اعتقاد به اصول و مبانی مکتب اسلام و اهل بیت (ع) و التقاط با اصول و مبانی مارکسیسم و پیروی از الگوهای بیگانه و وارداتی که هیچ‌گونه سنخیت و تطابقی با ویژگی‌ها و

خصوصیات جامعه ایرانی نداشتند از دلایل عناد و کینه‌ی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) بود.

بیان مسأله

سامان مجاهدین خلق (سازمان منافقین) که در دهه‌ی ۱۳۴۰ در جامعه‌ی ایران تأسیس شد. به‌رغم همه‌ی هیاهوهای تبلیغاتی و شعارهای شبه‌روشنفکری‌اش که داعیه‌ی مبارزه با امپریالیسم و رژیم پهلوی را تبلیغ می‌کرد از همان بدو تأسیس به علت التقاط با مکتب مارکسیسم و پیروی از راهبردهای خشونت‌طلبانه و تروریستی که الگویی وارداتی و بیگانه بود که با ویژگی‌ها و خصوصیات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توده‌های مردم و جامعه‌ی ایرانی، هیچ‌گونه تطابق و سنخیتی نداشت. با گفتمان انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) وارد یک عناد و دشمنی دیرینه گردید. عناد و دشمنی که در وهله‌ی نخست ناشی از اختلاف در مبانی و اصول اعتقادی بود به راهبردهای مبارزاتی و حوزه‌های سیاسی و اجتماعی نیز تسری پیدا کرده و گسترش یافت. لذا سرآغاز و شروع عناد و دشمنی تشکیلات تروریستی مجاهدین خلق با انقلاب اسلامی و تفکر و آموزه‌های امام خمینی (ره) هرگز مقطع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی (۳۰ خرداد ۱۳۶۰) نمی‌باشد. بلکه اساساً علل و زمینه‌ی عناد و دشمنی با تفکر انقلاب اسلامی، تفکر التقاطی مجاهدین خلق بود که عناد و دشمنی با انقلاب اسلامی در بطن و متن این تفکر نهادینه شده بود. انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) با تبعیت کامل از اصول و مبانی اسلام ناب محمدی (ص) و مکتب اهل بیت (ع) برای مبارزه با قدرت استکباری آمریکا و رژیم دست‌نشانده‌ی پهلوی خود را ملزم و متعهد می‌دید که حتماً از الگوها و راهبردهای مبتنی بر اصول و آموزه‌های اسلامی و سیره و سنت مکتب اهل بیت (ع) تبعیت و پیروی کند. درحالی‌که رهبران و نظریه‌پردازان تشکیلات التقاطی مجاهدین خلق نه تنها چندان تقید و تعهدی به اصول و مبانی اسلام نداشتند. بلکه در اکثر موارد نیز سعی داشتند تا با تمسک به دانش و اطلاعات سطحی و قلیل خود و «مصادره‌ی به مطلوب» و «تفسیر به رأی» از آموزه‌ها و ارزش‌های اسلامی، با هدف تطبیق و همسان‌سازی با ارزش‌ها و مفاهیم مارکسیستی، از ارزش‌ها و آموزه‌ها و مبانی اسلامی نهایت سوءاستفاده را به‌عمل آورند. در نتیجه تشکیلات التقاطی مجاهدین خلق از همان بدو تأسیس، انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) را

به‌نوعی رقیب و خصم خود تلقی می‌کرد و عناد و دشمنی با انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی (ره) در ماهیت و موجودیت این تشکل نهادینه شده بود و ارتباط چندانی به فرد یا افراد و یا یک مقطع خاص تاریخی نداشت.

اهمیت و ضرورت تحقیق

اولاً: شناخت عمیق و دقیق تشکل‌ها، احزاب و گروه‌هایی که دارای تعارض عمیق و اختلاف راهبردی با اصول و مبانی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران هستند، بایستی از الویت‌های پژوهشی و مطالعاتی باشند. چراکه تشکل التقاطی و تروریستی مجاهدین خلق و سایر تشکل‌های هم‌سو با ارتکاب وحشیانه‌ترین اعمال تروریستی در دهه‌ی ۱۳۶۰ و به شهادت رساندن ۱۷۰۰۰ نفر از شهروندان ایرانی، گوی سبقت در توحش و خشونت را از تمامی مدعیان ترور و جنایت ربوده‌اند. بعد از گذشت تقریباً ۴ دهه از جنایات این گروهک اگر چه تهدیدات امنیتی و تروریستی این تشکل به میزان زیادی کاهش یافته است، لیکن تفکر و اندیشه‌ی التقاط هرگز نمی‌تواند به یک نسخه یا سبک خاص (مارکسیستی) محدود شود. چنان‌که بعد از وقایع به اصطلاح دوم خرداد در بهار ۱۳۷۶ و قبضه شدن قوه‌ی مجریه و مقننه از سوی طیف غرب‌گرایان معروف به اصلاح‌طلب (استحاله‌طلبان) مجدداً شاهد نشر و ترویج نسخه‌های جدیدی از تفکر التقاط‌گرایی هستیم. منتهی در این مقطع التقاط با اصول و مبانی لیبرالیسم است که نشر و ترویج می‌شود. مفاهیم و واژه‌هایی مانند: اسلام رحمانی، دین‌عاری از خشونت، جامعه‌ی مدنی، فقه پویا، تسامح و تساهل، پلورالیزم دینی، در واقع نام‌ها و عناوینی هستند برای التقاط‌گرایی جدید. لذا شناخت عمیق و دقیق تفکرات و اندیشه‌های التقاطی در هر مقطع تاریخی باید از الویت برخوردار باشد. ثانیاً امروز بعد از گذشت قریب به ۴۰ سال از دهه‌ی ۱۳۶۰ و نشستن غبار نسیان و فراموشی به تحولات و رویدادهای آن مقطع، هواداران این تشکل با همراهی دشمنان و معاندان، نظام و انقلاب اسلامی را متهم به اعمال خشونت در قبال اعضا و هواداران مجاهدین خلق (سازمان منافقین) می‌کنند. لذا یک پژوهش و تحقیق آکادمیک و دقیق می‌تواند نکات و زوایای مبهم و تاریک این تشکل انحرافی و تروریستی را نمایان کند که چگونه این تشکل از همان بدو تأسیس حیات و موجودیت‌اش با خشونت و توحش تلفیق و عجین شده بود. لذا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با سوءاستفاده از فقدان نهادهای

اطلاعاتی - امنیتی و بی‌تجربگی مسئولین نظام، و استفاده از تاکتیک نفوذ، تدارک یک کودتا - بلوای تروریستی با هدف ساقط کردن نظام را در سرلوحه‌ی اهدافش قرار داد.

مرور ادبیات و سوابق پژوهش

با توجه به تأسیس سازمان مجاهدین خلق در دهه‌ی ۱۳۴۰ و استمرار حیات این تشکل در مقطع پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کتب و آثاری که درباره‌ی این تشکل التقاطی تألیف شده‌اند به دو مقطع قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تقسیم می‌شوند.

الف: مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی: در این مقطع با توجه به حاکمیت فضای سانسور و خفقان در رژیم ستم‌شاهی پهلوی، تقریباً هیچ آثار درخور توجهی راجع به تشکیلات مجاهدین خلق تألیف نشده است. الا چند کتاب درباره‌ی زندگینامه‌ی رهبران و اعضای کشته‌شده‌ی سازمان و دفاعیات آنان در دادگاه‌های نظامی شاه و برخی جزوات آموزشی سازمان مجاهدین هم‌چون: شناخت، راه انبیاء راه بشر، سیمای یک مسلمان (راه حسین)، تکامل، تمامی این جزوات و کتب توسط اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق تألیف شده و کاملاً یک‌سویه و اغراق‌آمیز بوده و رهبران و اعضای کشته‌شده‌ی سازمان هم‌چون قدیسان و اسطوره‌های آسمانی توصیف شده‌اند. درحالی‌که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حقایقی از درون این تشکیلات افشاء شد که دقیقاً خلاف آن توصیفات را نشان می‌داد. مسائلی هم‌چون گسترش مفاسد اخلاقی در خانه‌های تیمی تشکیلات، همکاری با ساواک در لو دادن افراد به منظور نجات از مجازات، به قتل رساندن اعضا به علت تمرد از فرامین تشکیلاتی، به‌طوری‌که افراد و اعضای که در داخل تشکیلات توسط سازمان کشته شده‌اند، بیش از عوامل رژیم پهلوی است که از سوی این تشکیلات ترور شده‌اند.

ب: مقطع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی: در این مقطع با توجه به شروع تنش‌آفرینی بر علیه انقلاب و نظام اسلامی که از سوی این تشکیلات سازماندهی و هدایت می‌شد، آثار متعدد و متنوعی تولید شده است. این آثار نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند. الف: آثاری که توسط نهادها و ارگان‌های نظام جمهوری اسلامی تألیف شده است که با توجه به اشراف اطلاعاتی این ارگان‌ها به این تشکل تروریستی مطالب ارزشمندی در این آثار وجود دارد. ب: آثاری که توسط هواداران سازمان در داخل و خارج از کشور تألیف شده‌اند، اگر چه این آثار توسط

عناصر هوادار و سمپات این تشکل تألیف شده‌اند، لیکن اطلاعات ذی‌قیمتی از داخل این تشکل تروریستی را به خواننده ارائه می‌دهند. لیکن در برخی آثار که توسط نسل اول اعضای سازمان در سال‌های اخیر و در داخل کشور تألیف شده است، سعی گردیده به‌نوعی ماهیت انتقادی و آلوده به نفاق این تشکیلات، پرده‌پوشی یا توجیه گردد.

۱- احمدی روحانی، ۱۳۹۰، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی این اثر توسط فردی تألیف شده است که جزو نسل اول کادرهای مجاهدین خلق و از نظریه‌پردازان این تشکل است. که سال‌ها در خارج از کشور مسئول سازمان بوده است. این اثر در ۴ فصل و ۳۰۰ صفحه تألیف شده است.

۲- به کوشش جمعی از پژوهش‌گران، ۱۳۸۵، سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۸۴-۱۳۴۴) تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. این پژوهش در ۳ جلد توسط جمعی از پژوهش‌گران به صورت تیمی و در پنج گروه پژوهشی تألیف شده است. در این اثر موضوعاتی مانند زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در صد سال گذشته تا سال‌های منتهی به دو دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هـ.ش بررسی شده است.

۳- بهرامی، سازمان مجاهدین خلق، قم، انتشارات زمزم هدایت، این اثر در ۶ فصل و بالغ بر ۳۹۰ صفحه تألیف شده است. موضوعاتی مانند معرفی بنیان‌گذاران سازمان، بررسی خط‌مشی کلی و مقطعی تشکیلات، تاریخچه‌ی سازمان در مقطع قبل و بعد از انقلاب و دیدگاه‌های سازمان در موضوعاتی مانند اسلام، روحانیت، قانون اساسی و جنگ تحمیلی، پایگاه اجتماعی سازمان در مقطع قبل و بعد از انقلاب بررسی شده است.

۴- فارسی، ۱۳۷۲، زوایای تاریک، قم، نشر حدیث، نویسنده‌ی این اثر که عضو نهضت مقاومت ملی در مقطع بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوده و بعداً به عضویت نهضت آزادی درآمد، وقایع سال‌های بعد کودتا را شرح داده و علل تأسیس نهضت آزادی در دهه‌ی ۴۰ و روند تشکیل سازمان مجاهدین خلق و دلایل استحاله و در نهایت فرجام فروپاشی اعتقادی و ایدئولوژیک مجاهدین خلق را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

۵- کوشکی، ۱۳۸۷، تبار ترور، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مؤلف این اثر به نکته‌ی مهمی پرداخته است و آن اینکه سازمان از بدو تأسیس تاکنون تغییرات بسیاری در مواضع

سیاسی - ایدئولوژیکش داشته است، لیکن ضدیت و عناد آشکارش با حکومت اسلامی و نهاد ولایت فقیه، دیدگاه ثابت و لاتغییر این تشکیلات بوده است. هم‌چنین مؤلف معتقد است که این تشکیلات نقش مؤثری در روند تحولات انقلاب اسلامی نداشته و عمده‌ترین کارکرد این تشکل همانا عبارت است از اعمال تروریستی و خشونت‌طلبانه.

۶- میثمی، ۱۳۸۰، از نهضت آزادی تا مجاهدین، تهران، نشر صمدیه، مؤلف این اثر از اعضای نسل اول سازمان مجاهدین خلق در قبل از انقلاب است که در حین ساخت بمب مجروح و مدت ۴ سال نیز در زندان رژیم پهلوی محبوس بوده است. مؤلف این اثر وقایع و رویدادهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ را بررسی نموده و دلایل و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را که منجر به تأسیس سازمان مجاهدین خلق گردیده است را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

۷- میثمی، ۱۳۸۹، آن‌ها که رفتند، تهران، نشر صمدیه، مؤلف این اثر خاطرات عضویتش در سازمان را از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳ را منتشر کرده است. با توجه به اینکه مؤلف این اثر از اعضای رده بالای عملیاتی سازمان بوده و با اکثریت رهبران سازمان مرتبط بوده است، اطلاعات وی می‌تواند کمک شایانی به تحقیق و پژوهش درباره‌ی این تشکل تروریستی بکند. علی‌رغم هواداری و سمپاتی وی نسبت به بنیان‌گذاران اولیه‌ی سازمان، زوایای پنهانی و مخفی از این تشکیلات و لزوم اطاعت بی‌چون و چرای اعضای رده پایین از رهبران تشکیلات افشا می‌شود.

۸- راستگو، ۱۳۹۰، «مجاهدین خلق در آیین‌های تاریخ»، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی - مؤلف این اثر که از اعضا سازمان در خارج از کشور در دهه‌ی ۶۰ بوده و در بخش‌های حساس و کلیدی نظامی - سیاسی این گروهک تشکیلات عضویت داشته است به نکته‌ای بس مهم و حساس اشاره می‌کند و آن اینکه این سازمان به صورت یک فرقه، فرماندهی و هدایت‌شده و کل تشکیلات کامل و تمام‌عیار در اختیار منویات و فرامین مسعود رجوی بوده و سازمان مجاهدین خلق یک تشکیلات کامل و تمام‌عیار تروریستی و خشونت‌طلب است.

اختلافات بنیادی انقلاب اسلامی با تشکیلات التقاطی مجاهدین خلق از بدو تأسیس: یکی از موضوعات مجهول و مغفول برای افکار عمومی و علی‌الخصوص نسل جوان می‌تواند پرسش از علل و دلایل دشمنی تشکیلات مجاهدین خلق با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی

باشد. با توجه به هیاهوی تبلیغاتی اعضا و هواداران مجاهدین خلق در مقطع تاریخی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و استمرار این فضای تبلیغاتی در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، و به‌ویژه سم‌پاشی معاندان و مخالفان انقلاب اسلامی در رسانه‌های جمعی و تبلیغاتی محافل استکباری، در داخل و خارج از کشور، به افکار عمومی و به‌خصوص نسل جوان چنین القا می‌شود که سازمان مجاهدین خلق تشکیلاتی اسلامی بوده که در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی توسط افرادی مسلمان و مؤمن تأسیس شده و در مبارزه با رژیم پهلوی شهدای بی‌شماری را تقدیم کرده است. لیکن در مقطع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به علت تفکر انحصارطلبانه‌ی رهبران نظام جمهوری اسلامی، این تشکیلات ناچاراً به ورطه‌ی خشونت و ترور غلتیده است در این جنگ اطلاعاتی - رسانه‌ای سعی وافری می‌شود تا با کتمان وجه غالب و خصیصه‌ی ذاتی و واجب‌الوجود این گروهک تروریستی به افکار عمومی و به‌ویژه نسل جوان، این چنین القا شود که علت‌العلل ارتکاب اعمال سبعانه‌ی تروریستی از سوی این گروهک در دهه‌ی ۱۳۶۰ ناشی از عملکرد و خط‌مشی نظام جمهوری اسلامی در قبال این گروهک و سایر گروهک‌های هم‌سو بوده است تا با نشر و ترویج سبک خاصی از جنگ روایت‌ها به‌نوعی از این گروهک تروریستی اعاده‌ی حیثیت نموده و یا برای آن نوعی شریک جرم خلق نمایند. این سبک از تحلیل و تبیین از وقایع و رویدادهای دهه‌ی ۱۳۶۰ به‌ویژه از سوی گروهک نهضت آزادی (پدر معنوی و تئوریک سازمان منافقین) از واپسین روزهای سال ۱۳۶۰ به شدت تعقیب و پیگیری می‌شود. چنان‌که روزنامه‌ی میزان ارگان رسانه‌ای نهضت آزادی طی مقاله‌ای به قلم مرحوم بازرگان می‌نویسد: «مجاهدین خلق شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ که در زندان بودیم به دنیا آمدید و راه خود را در پیش گرفتید، بدون اینکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید». در این مقاله بازرگان سعی می‌کند تا با نوعی قیاس مع‌الفارق نیروها و طیف‌های هم‌سو با انقلاب اسلامی و مکتب امام (ره) را نیز متهم به غلتیدن در وادی التقاط نماید. چنان‌که می‌نویسد: «اگر مجاهدین خلق التقاطی هستند. درخت ایدئولوژی شما (منظور توده‌های میلیونی حامی امام (ره) و انقلاب اسلامی) هم میوه‌های مارکسیستی دارد زیرا که اهل قهر و انتقام و انهدام هستید که به‌هیچ‌وجه با روح اسلام دمساز نیست». (میزان، ۱۳۶۰/۲/۱۲، ص ۴) حتی گروهک نهضت آزادی با صدور بیانیه‌ای سعی

می‌کند تا برای شورش و بلوای تروریستی سازمان منافقین علیه نظام و انقلاب اسلامی به‌نوعی پشتوانه‌ی مشروعیت‌تئوریک خلق نماید. در این بیانیه می‌نویسد: «به‌نظر ما ریشه‌ی درگیری‌های اخیر در اثر انحصارطلبی‌های تنگ‌نظرانه‌ی حاکم و اعمال فشار و ایجاد محیط اختناق و سلب آزادی‌های تصریح‌شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌های سیاسی است و از طرف دیگر توطئه‌های مداوم دشمن در ایجاد اختلاف و بدبینی و تشدید ناراحتی‌ها و نارضایتی‌هاست و باید گفت که قسمت اخیر یعنی توطئه‌های دشمنان انقلاب خود تابعی است از قسمت اول، بدین معنی که اشتباهات رژیم جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های غلط آن است. خشونت، خشونت می‌آورد». (کیهان، ۶۰/۲۳/۶۰، ص ۱۰)

در این بیانیه چنان‌که ملاحظه می‌شود نه تنها ایجاد شورش و بلوای تروریستی بر علیه نظام برآمده از یک انقلاب اسلامی و مردمی که از هر سو مورد تهاجم و شبیخون بی‌رحمانه‌ای است مذموم و محکوم نمی‌شود، بلکه به‌نوعی توجیه می‌شود، حتی علت موفقیت توطئه‌های دشمنان خارجی نیز جمهوری اسلامی معرفی می‌شود. در نهایت نیز برای صدها فقره عملیات تروریستی منافقین بر علیه نظام اسلامی و توده‌های مردم نوعی مشروعیت‌تئوریزه می‌شود. خشونت، خشونت می‌آورد. این راهبرد امنیتی- رسانه‌ای تقریباً در طول بیش از ۴ دهه است که از سوی استکبار جهانی و بازوهای رسانه‌ای آن مستمراً در جامعه و به‌ویژه در محافل رسانه‌ای داخل و خارج از کشور تبلیغ و ترویج می‌شود. در این پژوهش حتی‌المقدور سعی گردیده از پرداختن به جزئیات وقایع و رویدادهای مقطع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اجتناب شود. چرا که اولاً: تمرکز این پژوهش کنکاش و تحقیق در اصول و مبانی اعتقادی-تئوریک سازمان منافقین و هم‌چنین راهبردهای مبارزاتی این تشکیلات است. لذا در این پژوهش تفکیک و تمایزی بین دو مقطع قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای حیات این گروه‌گائل نشده‌ایم. ثانیاً: عناد و دشمنی با انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی (ره) در این تشکیلات یک وجه ساختاری دارد که برآمده از بنیان‌های اعتقادی-ایدئولوژیک التقاطی این گروه‌گائل است که در سازمان منافقین نهادینه‌شده و جزئی از لایتجزای لاینفک موجودیت و هستی سازمان را تشکیل می‌دهد و ارتباط چندان وثیقی به فرد یا افراد نداشته و ضمناً منوط و منحصر

در یک مقطع خاص تاریخی نیز نمی‌شود. لذا این مقاله سعی دارد تا در یک فضای آکادمیک و عالمانه اثبات نماید که ساختارهای ترور و خشونت از بدو تأسیس این گروهک در دهه‌ی ۱۳۴۰ در آن نهادینه شده بودند. بنیان‌های اعتقادی-ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق براساس دشمنی و تعارض با اسلام اصیل و نهاد روحانیت و مرجعیت بنا شده بود. طبعاً سازمانی که بنیاد و شالوده‌اش براساس کفر و الحاد ماتریالیستی بنا شده و الگوی عملکردش براساس تقلید و نسخه برداری از الگوها و مدل‌های وارداتی و بیگانه باشد، اساساً نمی‌تواند موجودیت نظام اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) را به رسمیت بشناسد. لذا در این مقاله سعی گردیده است تا با شواهد و مدارک مستند و متقن به مثابه تاباندن یک «نورافکن» نکات مبهم و تاریک این تشکیلات تروریستی و خشونت طلب برای افکار عمومی علی‌الخصوص نسل جوان، کاملاً روشن و شفاف بیان شود و زمینه‌های پژوهش و تحقیق در موضوعاتی که نیاز جامعه‌ی ایران و نسل جوان است بیشتر فراهم گردد. در این مقاله به محورهای ذیل پرداخته شده است. از جمله موضوعاتی که از این گروهک برای افکار عمومی و نسل جوان مخفی و مغفول مانده است و باید نورافکن حقیقت بر آنها تابانده شود عبارتند از:

۱. فقدان اعتقاد و تعهد به اصول و مبانی اسلام و حاکمیت روش‌های خشونت‌طلبانه و تروریستی برای تحکیم و تسلط گسترده‌ی رهبری بر اعضا در تشکیلات؛
۲. فقدان اعتقاد و تعهد رهبران و اعضا این تشکیلات بر لزوم اجتناب از وابستگی به قدرت‌ها و الگوهای بیگانه؛
۳. عدم اعتقاد و پایبندی این تشکیلات به نقش توده‌های مردم در روند انقلابی اسلامی و پیروزی آن؛
۴. عدم نقش و تأثیر این تشکیلات در روند انقلاب اسلامی و پیروزی آن؛
۵. عدم اعتقاد این تشکیلات به رهبری امام خمینی (ره).

لذا در صورتی که پنج آیتم فوق دقیقاً مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد، حلقه‌ی مفقوده‌ی چرایی چالش راهبردی انقلاب اسلامی به رهبری امام راحل (ره) با این تشکل و سایر تشکل‌های هم‌سو به‌روشنی آشکار می‌شود.

فقدان اعتقاد به اصول و مبانی اسلام و حاکمیت روش‌های خشونت‌طلبانه و تروریستی برای تحکیم و تسلط گسترده‌ی رهبری تشکیلات بر اعضا: اعضا و هواداران مجاهدین خلق از بدو تأسیس در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۴۰ تاکنون در عرصه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای داعیه‌ی یک تشکل اسلامی را دارند. چنان‌که آیه‌ی «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» بر بالای آرم سازمان درج شده است. حتی در مقطع قبل از انقلاب برای عضویت در این تشکیلات ترجیحاً افراد مذهبی انتخاب می‌شدند. آموزش قرآن و نهج‌البلاغه و تاریخ اسلام از جمله منابع آموزشی سازمان بودند. برخی آثار علمای دینی مانند اسلام مکتب مبارز و مولد و تفسیر پرتوی از قرآن تألیف آیت‌الله طالقانی نیز در سازمان مجاهدین تدریس می‌شدند. لیکن در کنار منابع و متون اسلامی که در این تشکل در آموزش اعضا استفاده می‌شد، آثار و کتب مارکسیستی مانند: «چهار مقاله‌ی فلسفی» اثر «مائو» اصول مقدماتی فلسفه اثر «ژرژ پو لیستر» ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نوشته‌ی «استالین» نیز در کنار آثار و کتب اسلامی مورد استفاده قرار می‌گرفت. (احمدی روحانی، ۱۳۹۰، ۴۳) به بیان احمدی روحانی: «اگر چه سازمان مجاهدین خلق از ابتدا معتقد به ایدئولوژی اسلامی بود لیکن اسلامی که سازمان پیرو آن بود در حقیقت با اسلام و شریعتی که از سوی فقهای برجسته‌ی اسلامی معرفی می‌شد، تفاوت اساسی داشت. وی موارد این اختلاف را در مواردی هم‌چون عدم اعتقاد به معصومیت پیامبر اسلام (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع)، عدم اعتقاد به مهدویت، عدم اعتقاد به معاد و دوزخ و بهشت، عدم اعتقاد به احکامی مانند خمس و زکات و اصل مالکیت. ذکر می‌کند». (احمدی روحانی، ۱۳۹۰، ۴۹) این تشکیلات از همان بدو تأسیس اعتقادی به اصل توحید نداشت چنان‌که جزوه‌ی «شناخت» که تألیف «حنیف‌نژاد» از بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین و یکی از مهم‌ترین آثار ثئوریک و منابع آموزشی سازمان مجاهدین است به صراحت، اصول دیالکتیک: اصل تغییر و حرکت، اصل تاثیر متقابل، اصل تضاد اصل‌گذار از تغییرات کمی به کیفی پذیرفته‌شده و بیان می‌شود که این اصول در حقیقت الفبای شناسایی جهان بوده و شناسایی جهان با رعایت کامل این اصول آغاز شده و استمرار می‌یابد تنها در این صورت است که واقعیت پدیده‌ها را هر چه بیشتر می‌توان شناخت. (حنیف‌نژاد، ۱۳۵۰، ۲۶) در تشکیلات التقاطی مجاهدین خلق اعتقاد محکم و متقنی به اصول و مبانی اسلام وجود نداشت. از نظر سازمان هر کس که با امپریالیسم مبارزه کند مؤمن است و

هر کس که سد مبارزه با امپریالیسم شود کافراست. هدف نهایی اسلام راستین را نیز ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه می‌دانستند که در حقیقت نسخه‌ی برابر اصل‌شده‌ی «کمون مارکسیستی» بود که برای فریب و اغوای اقشار متدین و مؤمن جامعه‌ی ایرانی واژه‌ی «توحیدی» به آن اضافه شده بود. جزوه‌ی «شناخت» به‌قدری با مارکسیسم ترکیب و تلفیق شده بود که «نهضت آزادی خارج از کشور» به ریاست مرحوم دکتر ابراهیم یزدی که در حقیقت بازوی رسانه‌ای و تبلیغاتی سازمان مجاهدین در اروپا و آمریکای شمالی بود از چاپ و تکثیر این جزوه خودداری کرد. مفاد اصلی این جزوه (شناخت) را دو مقوله‌ی اساسی مارکسیسم یعنی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی تشکیل می‌داد که در واقع بیانگر مفهوم نفی خدا (آتئیسم) است. لذا طبعاً وقتی که مفاد و شالوده‌ی مهم‌ترین منبع تئوریک و آموزشی این تشکیلات آلوده به میکروب و ویروس الحاد است در نتیجه نطفه‌ی یک چالش اعتقادی و راهبردی با آموزه‌ها و مبانی انقلاب اسلامی به رهبری امام راحل از همان بدو تأسیس این غده‌ی سرطانی (سازمان منافقین) منعقد گردید. چنان‌که رهبری تشکیلات در قسمتی از بیانیه‌ی اعلام تغییر ایدئولوژیک که در بهار ۱۳۵۴ منتشر شده است می‌نویسد: «ما درصدد بودیم نسوج پوسیده‌ی آن را ترمیم کنیم پوده‌های متلاشی‌شده‌ی آن را به تارهای خاک‌شده آن گره بزنیم و در کالبد بی‌جان آن روحی تازه بدمیم. نتیجه معلوم بود در مقابل هر ترمیم و گره، ده‌ها گسیختگی و پاره‌گی دیگر ظاهر می‌شد. هنوز به یکی نپرداخته در صد جای دیگر رخنه به‌وجود می‌آمد.» (بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، ۱۳۵۴، ۱۲۵) در این بیاتیه منظور از نسوج پوسیده اسلام و پوده‌های متلاشی‌شده، اصول و مبانی اسلام است. از جمله دیگر اختلاف اساسی و مبنایی شکل التقاطی مجاهدین خلق با تفکر انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) ترویج سیره‌ی خشونت و ترور سیستماتیک در این تشکیلات بود. چنان‌که اتخاذ این روش صرفاً در مواجهه با مخالفین و دشمنان این تشکیلات نبود. بلکه بودند چه بسیار اعضا و کادرهایی که به‌علت مخالفت و اعتراض حتی یک انتقاد تلویحی و جزئی، به خط‌مشی سازمان، از سوی تشکیلات محکوم به مرگ‌شده و به فجیع‌ترین شکل ممکن سلاخی‌شده و به قتل می‌رسیدند. در بین اعضا و کادرهایی که بنابر دستور سازمانی به قتل رسیده یا تعمداً در کمین‌های ساواک قرار داده‌شده و در زیر شکنجه‌های قرون وسطایی دژخیمان رژیم آریامهری به شهادت رسیده‌اند نام افرادی

مانند: حسین کرمانشاهی اصل، جواد سعیدی، اصغر میرزا جعفر علاف، مرتضی هودشیان، محمد یقینی، مجید شریف واقفی، حسن حسنان، مرتضی صمدیه‌ی لباف به چشم می‌خورد. این اسامی تنها مربوط به افرادی است که بعد از برملا شدن اسرار تشکیلات در مقطع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مشخص گردیده که به‌علت اعتراض به خط‌مشی سازمان، توسط رهبری تشکیلات به قتل رسیده‌اند، لیکن افرادی هستند که در مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به سازمان مجاهدین خلق پیوسته‌اند که نحوه‌ی مرگ‌شان تاکنون در حاله‌ای از ابهام است. افرادی مانند: فاطمه فرتوک‌زاده، اکرم احمدی پریداری، محبوبه و رفعت افراز، لیلا زمردیان، سرگرد محمد محبی از جمله اعضا سازمان مجاهدین خلق هستند که به نحو مشکوکی یا توسط تشکیلات ترور شده و یا وادار به خودکشی شده‌اند. نکته‌ی بسی عبرت‌آموز درباره‌ی تشکیلات الحادی و التقاطی مجاهدین خلق این است که اگر چه این تشکیلات در اعلامیه‌ها و شعارهای تبلیغاتی‌اش ادعا می‌کرد که طلوع‌دار و پیشتاز مبارزه با امپریالیسم و رژیم پهلوی است. لیکن در عرصه‌ی واقعیت و صحنه‌ی میدانی تعداد اعضا مجاهدین خلق که بنابر دستور رهبری تشکیلات ترور شده یا وادار به خودکشی شده‌اند چندین برابر عوامل و کارگزاران رژیم پهلوی است که توسط مجاهدین خلق ترور شده‌اند. به‌عبارت دیگر سازمان مجاهدین خلق، اعضا و کادرهای خود را بیشتر به قتل رسانده است، تا عوامل و کارگزاران دشمن خود (رژیم پهلوی) را. طبعاً تفکر انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) نمی‌توانست با تشکیلات التقاطی مجاهدین خلق که به‌طور گسترده ارتکاب اعمال تروریستی و خشن را در سرلوحه‌ی اهداف خویش قرار داده بود، الفت یا وحدتی داشته باشد. چنان‌که یکی از مورخان تاریخ انقلاب اسلامی درباره‌ی موضع و دیدگاه امام خمینی (ره) درباره‌ی سازمان مجاهدین خلق به نقل از امام خمینی (ره) می‌نویسد: «من از مجموع اظهارات و نوشته‌هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیت به اسلام اعتقادی ندارند، لیکن چون می‌دانند در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملت ریشه دوانیده است، جز با نام اسلام نمی‌توان پیشرفت کرد. لذا اسلام را ملعبه کردند، بالای نوشته‌های خود نام خدا را می‌گذارند. اساس این تشکیلات روی اعتقاد به اسلام نیست.» (روحانی، ۱۳۷۲، ۶۵۲-۶۵۱: ۳)

فقدان اعتقاد در مجاهدین خلق به استقلال از ایدئولوژی‌ها و الگوهای بیگانه: این تشکیلات

مدعی بود که هدفش رهایی ایران از یوغ وابستگی به امپریالیسم و استعمار است و در نشست‌های اولیه‌ای که در آستانه‌ی تاسیس سازمان مجاهدین در شهریورماه ۱۳۴۴ برگزار می‌شود رهبران این تشکیلات نتیجه‌گیری می‌کنند که مردم ایران در بدترین شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بوده و قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز با هدف تأمین آزادی و استقلال ایران از زیر یوغ امپریالیست‌ها به‌خصوص امپریالیسم آمریکا و رژیم سرسپرده‌ی پهلوی بوده است. در این تحلیل بیان می‌شود که این قیام با فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های توده‌های مردم بر پا شده است. لیکن صرف فداکاری و جان‌فشانی مردم را برای پیروزی کافی ندانسته و تصریح می‌شود که برای غلبه و پیروزی بر امپریالیسم آمریکا و رژیم مستبد پهلوی، این مبارزات باید توسط یک تشکیلات آهنین و منضبط که اعضا آن از افرادی مسلمان، مؤمن و فداکار تشکیل شده باشد رهبری شود. در این تحلیل الگوهایی نیز برای نسخه‌برداری از جنگ مسلحانه معرفی می‌شدند. الگوهایی همچون: انقلاب چین، روسیه، کوبا، و جنگ آزادی‌بخش الجزایر (به کوشش جمعی از پژوهش‌گران، ۱۳۸۵، ۲۹۳: ۱). طبعاً این آیتم نیز از جمله موارد اختلاف راهبردی تشکیلات مجاهدین خلق با انقلاب اسلامی و آموزه‌های امام خمینی (ره) بود. چگونه امکان داشت تشکیلات و تفکری که نسخه‌برداری از الگوهای بیگانه را سرلوحه‌ی اهداف خود قرار داده بود، با گفتمان انقلاب اسلامی و آموزه‌های امام راحل (ره) بتواند وحدت یا اشتراک در مواضع و دیدگاه‌ها داشته باشد. این شیفتگی و خودباختگی در مواجهه با الگوهای مارکسیستی چنان است که در کتاب «راه انبیاء راه بشر» که از مهم‌ترین آثار تألیفی و منابع تئوریک و آموزشی تشکیلات مجاهدین خلق است می‌خوانیم: «بیش از سی سال است که رفیق «مائو» در تمام لحظات حساس مبارزه‌ی طبقاتی کشور ما براساس دانش مارکسیسم-لنینیسم از چگونگی این مبارزه، تحلیل عمیقی به‌عمل آورده و نشان داده است که مرتجعین همگی محکوم به نابودی و امر انقلابی ناگزیر به پیروزی است. صحت این تز خردمندانه‌ی رفیق «مائو» سه تونگ» که می‌گوید امپریالیسم و کلیه‌ی مرتجعین ببرکاغذی هستند، دیگر مدت‌هاست که با پیروزی انقلاب چین به اثبات رسیده است. از این پس نیز پیشرفت ظفرنمون امر انقلاب و انقلاب سراسر جهان درستی این تز را بیشتر به اثبات خواهد رساند» (حنیف‌نژاد، ۱۳۵۰، ۱۹۲-۱۹۱).

علی میهن‌دوست از جمله کادرهای مرکزی سازمان مجاهدین و مؤلف جزوه‌ی «تکامل» است که در دادگاه نظامی شاه در توجیه داشتن اهداف مشترک با مارکسیست‌ها می‌گوید: «ما جنگ عادلانه‌ی آزادی‌بخش را تا زمانی که دشمن وجود دارد، و تجاوزش از بین نرفته عادلانه می‌دانیم. جزء از طریق مبارزه‌ی مسلحانه، تضاد بین حق و باطل حل نخواهد شد. خداوند با انقلابیون است. در تحلیل جهان به اراده‌ی حاکم بر جهان، یعنی به خدا معتقدیم و آن‌ها (مارکسیست‌ها) به اصالت ماده، ولی این مسئله در شرایط حاضر هیچ‌گونه تضادی را در عمل ایجاد نکرده و نمی‌کند. ما و مارکسیست‌های انقلابی دارای هدف مشترکی هستیم و آن محو استعمار است.» (حنیف، ۱۳۶۰: ۸۶) در مقابل این موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌های از سر استیصال و خودباختگی در مقابل مکاتب مادی و الحادی که از سوی اعضا و رهبران تشکیلات مجاهدین خلق بیان می‌شد. مواضع و دیدگاه‌های مستقل و انقلابی مبتنی بر مکتب اسلام و سیره‌ی اهل بیت (ع) امام خمینی قرار داشت که با رد و محکوم کردن هرگونه وابستگی به استعمار و استکبار، شاه و امپریالیسم آمریکا را آماج شدیدترین حملات خود قرار می‌داد. چنان‌که بعد از تصویب لایحه‌ی ننگین و استعماری «کاپیتولاسیون» در مجالس فرمایشی سنا و شورای ملی سابق، امام طی سخنان شدیدالحنی فرمودند: «ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند و چراغانی کردند، عزا کردند و دسته‌جمعی رقصیدند. ما را فروختند، استقلال ما فروختند و باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند. اگر من به‌جای این‌ها بودم، می‌گفتم بیرق سیاه بالای سر بازارها بزنند. عظمت ایران از بین رفت. عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. ای ارتش ایران من اعلام خطر می‌کنم. ای سیاسیون، ای مراجع اسلام من اعلام خطر می‌کنم، ای فُضلا، ای طلاب، من اعلام خطر می‌کنم، آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر و پلیدتر» (صحیفه‌ی نور، ۱۳۷۲، ۱۵۶: ۲). اکنون با مقایسه و تحلیل مواضع و دیدگاه‌های رهبران و اعضا مجاهدین خلق با مواضع و دیدگاه‌های مستقل و انقلابی امام خمینی (ره) نکته‌ای بدیهی و روشن آشکار می‌شود و آن اینکه از بدو تأسیس تشکیلات التقاطی مجاهدین خلق، این تشکیلات علی‌رغم شعارها و هیاهوهای تبلیغاتی و رسانه‌ای هوادارانش اهداف و آرمان‌های تشکیلاتی‌اش به‌کلی منفک و جدا از اهداف و آرمان‌های جامعه‌ی ایران بوده است. بالطبع با این سطح از اختلاف و چالش در اهداف و

آرمان‌ها که بین دو گفتمان انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی و گفتمان التقاطی مجاهدین خلق وجود داشت، طبعاً وقوع چالش‌های راهبردی دو گفتمان در مقطع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، پدیده‌ای محتمل و قابل‌پیش‌بینی بود. چرا که دلایل و زمینه‌های این چالش راهبردی بین دو گفتمان، در موجودیت و هستی تشکیلات مجاهدین خلق وجود داشت و ارتباطی به شخص یا اشخاص نداشت. اگر به سخنان امام خمینی (ره) پیرامون لایحه‌ی ننگین و استعماری «کاپیتولاسیون» دقت شود ملاحظه می‌شود که ایشان بدون هرگونه حبّ و بغض یا اغراض سیاسی، تمام دغدغه و نگرانی‌اش خدشه وارد شدن به استقلال و حاکمیت ملی ایران است. حتی ارتشی که تحت فرمان شاه و نهاد سلطنت است و در جریان سرکوب قیام مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مرتکب قتل و جرح مردم شده است، در خارج از توجه و التفات امام قرار ندارد. امام نگران این است که به واسطه‌ی این لایحه‌ی استعماری، حیثیت، شرافت و کرامت افسران، درجه‌داران و سربازان ارتش ایران منکوب و لگدمال، مستشاران نظامی آمریکایی شود. امام خمینی نگران بازاریان و بازرگانان ایرانی نیز است، که چه بسا با گشوده شدن بازار کشور بر روی کالاهای بنجل غربی، استقلال بازاریان و کسبه نیز به مخاطره افتد. در نگاه و دیدگاه امام آن‌چه که الویت دارد حفظ استقلال و کرامت جامعه‌ی ایرانی در مقابل استعمار و استکبار است. چنان‌که در فرازی از سخنرانی‌شان می‌فرمایند: «تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندان فنی‌شان، با خدمه‌شان از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، دادگاه‌های ایران حق ندارند او را محاکمه کنند. اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر کند بازخواست می‌کنند و اگر چنان‌چه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، هیچ‌کس حق تعرض ندارد» (صحیفه‌ی نور، ۱۳۷۲، ۱۵۹:۲). در آموزه‌ها و سیره‌ی امام خمینی (ره) هرگز اصول ثابت و مسلم اعتقادی، فدای فروعات موهوم، کاذب و شهوات قدرت‌طلبانه نمی‌شوند. حتی با وجود اینکه امام خمینی (ره) با رژیم پهلوی و نهاد سلطنت یک تعارض و اختلاف مبنایی، اعتقادی و راهبردی دارد، لیکن حتی فرض احتمال تعرض به «شاه» ولو از سوی یک «آشپز آمریکایی» باعث نمی‌شود که امام بی‌تفاوت و منفعل باشد. چرا که در صورت غلبه و استیلای استعمار و استکبار در جامعه‌ی اسلامی استثنائی نمی‌تواند بین شاه و مرجع و افسر حاکم باشد. یقیناً این نگاه و رویکرد

جامع‌نگر و اصولی امام خمینی (ره) به مسائل و معضلات جامعه‌ی ایران بود که با نگاه و رویکرد قدرت‌طلبانه‌ی مجاهدین خلق تعارضی اساسی و مبنایی داشت. در راهبردها و خط‌مشی امام برای تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی هیچ مجوز و تبصره و استثنایی برای عدول از اصول و مبنای شرعی و اخلاقی وجود نداشت و هرگز اهداف و آرمان‌ها ولو هر چقدر مقدس و متعالی نیز بودند لیکن مجوزی برای استفاده از ابزارها و روش‌های غیرمجاز و خلاف‌شرع نبودند.

عدم اعتقاد به نقش توده‌های مردم در روند انقلاب اسلامی: رهبران و اعضا سازمان منافقین علی‌رغم تعریف و تمجیدهای ظاهری از نقش توده‌های مردم و فداکاری و جان‌فشانی‌هایشان در پروسه‌ی منازعه‌ی انقلابی، لیکن به‌علت اعتقاد به لزوم وجود یک تشکیلات کاملاً منضبط و آهنین با انقلابیون حرفه‌ای که با تمام وجود و قابلیت در خدمت تشکیلات باشند. عملاً خط بطلانی کشیدند بر نقش و جایگاه توده‌های مردم در روند منازعه‌ی انقلابی. اساساً در افق فکری رهبران و اعضا مجاهدین خلق، توده‌های مردم همانند برده‌ها یا رمه‌هایی تصور می‌شدند که باید بی‌چون و چرا از فرامین و دستورات تشکیلات و رهبری آن طاق بالنعل اطاعت نمایند. بنابراین فقدان ارتباط بین این گروهک و توده‌های مردم ناشی از دو عامل بود که هر دو عامل نیز از مهم‌ترین ارکان ساختار تشکیلاتی این گروهک بوده و جزء لایتجزا و واجب‌الوجود این تشکیلات تروریستی بودند. این دو عامل عبارت بودند از: الف: حاکمیت ساختاری کاملاً متصلب و مخفی و قائم به فرد در سازمان ب: حاکمیت ادبیات و مفاهیم شبه‌روشنفکری به‌شدت چپ‌زده‌ی کلیشه‌ای، وارداتی و بیگانه با آیین و فرهنگ توده‌های مردم ایران الف: ساختار کاملاً متصلب و مخفی تشکیلات مجاهدین خلق که مبتنی بود براساس سازماندهی مخفی - سلولی با یک نظام رهبری به‌شدت متمرکز با یک دیسپلین فردی و خشن که تمامی اعضا و کادرها موظف به اطاعت بی‌چون و چرا و طاق بالنعل از فرامین و دستورات رهبری بودند. طبعاً در چنین تشکیلاتی متصلب و مخفی، توده‌های مردم نمی‌توانستند نقشی داشته باشند. الا اینکه سربازان حقیر و دون‌پایه‌ای تلقی شوند که بایستی صرفاً از فرماندهی تشکیلات امثال امرکرده و فرامین و اوامر رهبران تشکیلات را طاق بالنعل و بی‌کم و کاست اجرا نمایند و در صورت سرپیچی از فرامین و اوامر رهبری تشکیلات، پاسخی به‌غیر از رگبار گلوله دریافت

نخواهند کرد. فاصله گرفتن از توده‌ی مردم و فقدان ارتباط مردمی با توده‌های مردم از همان بدو تأسیس این تشکیلات به حدی نهادینه شده بود که منجر به خلق یک فضای متواهمانه و کاذب از میزان محبوبیت مردمی سازمان گردید.

چنان‌که به گفته‌ی بهمن بازرگانی از اعضا کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق: «ذهنیت‌ها در مورد خود سازمان هم فضایی خیالی ایجاد کرده بود. قبل از دستگیری، یک سری نظرخواهی از بچه‌ها شد که فکر می‌کنید سازمان چند نفر عضو دارد؟ یک نفر گفته بود ۵ میلیون نفر، در این نظرخواهی کمترین میزانی که گفته بودند پنجاه هزار نفر بود. درحالی‌که در آن زمان سازمان ۱۵۰ نفر عضو داشت» (به کوشش جمعی از پژوهش‌گران، ۱۳۸۵، ۴۲۵: ۱). اساساً اصول و مبانی تشکیلاتی و سازماندهی در سازمان مجاهدین خلق به‌هیچ‌وجه مبتنی بر مدل‌ها و الگوهای بومی نبود، بلکه به گفته‌ی یکی از نظریه‌پردازان سازمان: «اصول حاکم بر تشکیلات سازمان عموماً از فرهنگ مارکسیستی و به‌خصوص از فرهنگ حزب کمونیست چین تأثیر می‌گرفت و تصادفی هم نبود که در ارتباط با آموزش تشکیلاتی، نوشته‌هایی در همین زمینه از «مائو تسه تونگ» و «لیوشائوچی» نظیر «اصلاح سبک کار»، «علیه لیبرالیسم» و «چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود» مورد استفاده و مطالعه‌ی اعضا قرار می‌گرفتند» (احمدی روحانی، ۱۳۹۰: ۶۱). طبعاً با سبک تشکل و سازماندهی «مخفی - سلولی» امکان ارتباط با توده‌های مردم وجود نداشت. چرا که با اعتقاد به ۳ اصل طلایی جنگ چریکی (بی‌اعتمادی مطلق به همه‌چیز، به همه‌جا، به همه‌کس) امکان برقراری ارتباط و دیالوگ با توده‌های مردم وجود ندارد. وقتی که چریک از سایه‌ی خویش نیز وحشت دارد و برای ورود و خروج از خانه‌ی تیمی باید دستورالعمل‌های پیچیده و متعدد امنیتی را مراعات نماید تا در دام و کمین نهادهای امنیتی و اطلاعاتی گرفتار نشود، چگونه می‌تواند با صدها و هزاران نفر از توده‌های مردم ارتباط و دیالوگ برقرار نماید. در تشکیلات مجاهدین خلق به غلط این تصور حاکم شده بود که می‌توان با تکیه‌ی صرف به سلاح و ارتکاب خشونت و اعمال آوانتوریستی (ماجراجویانه) نقش اساسی و بی‌بدیل توده‌های مردم در منازعه‌ی انقلابی را حذف کرد و سلاح و خشونت را جایگزین توده‌های مردم کرد. لیکن روند انقلاب اسلامی و آموزه‌های متعالی و رهایی‌بخش امام خمینی (ره) که مبتنی بر مبانی و آموزه‌های اسلام اصیل و مکتب متعالی اهل بیت (ع)

بودند. دقیقاً ابطال و پوچی راهبردهای وارداتی و کلیشه‌ای رهبران متواهم و خشونت‌طلب مجاهدین خلق را به عینه به اثبات رسانیدند. بنابراین کینه و نفرت عمیق از توده‌های مردم و سیراب کردن عطش انتقام به علت شکست و ناکامی در جلب و جذب قلوب مردم نسبت به سازمان از جمله دلایل اعلام جنگ مسلحانه بر علیه نظام اسلامی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود، که علل و زمینه‌اش از همان بدو تأسیس سازمان در بطن این تشکیلات نهادینه شده بود. پ: حاکمیت ادبیات و مفاهیم شبه‌روشنفکری به دست چپ‌زده‌ی کلیشه‌ای - وارداتی و بیگانه با مردم - اگرچه در غالب بیانیه‌ها و آثار منتشرشده از سوی تشکیلات مجاهدین خلق در هر دو مقطع قبل و بعد از انقلاب اسلامی ادعا می‌شود که تأسیس سازمان مجاهدین خلق با هدف تحقق اهداف و آرمان‌های مردم ایران می‌باشد. لیکن در طول قریب به بیش از پنج دهه که از حیات سازمان می‌گذرد این تشکیلات نه تنها در جلب و جذب فراگیر و گسترده‌ی توده‌های مردم به این تشکیلات با یک شکست و ناکامی مفتضحانه روبه‌رو شده است، بلکه بر خلاف ادعاهای گزاف و پوچ هواداران و رهبران این تشکیلات، عملکرد سازمان دقیقاً بر خلاف منافع و علایق توده‌های مردم ایران بوده است. اولاً: میزان عضویت در این تشکیلات و سایر تشکیلات هم‌سو به هیچ‌وجه یک عضویت گسترده و فراگیر نبوده است. چنان‌که مطابق آمار یکی از پژوهش‌گران چپ تعداد مقتولین کل تشکیلات چریکی اعم از مجاهدین خلق، فدایی‌ها و سایر گروه‌های مارکسیستی بالغ بر ۳۱۳ نفر و تعداد افراد زندانی آن‌ها در زندان‌های رژیم پهلوی بالغ بر ۲۰۰ نفر بوده است. که ۹۱ درصد مقتولین نیز به اقشار روشن فکر تعلق داشته و سایر افشار اعم از کارگر، کارمند، مغازه‌دار، معلم، تنها ۹ درصد را تشکیل می‌دهند (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۵۹۲). بنابراین رقم حدوداً ۵۰۰ نفر عضویت برای کل تشکیلات و گروه‌های چریکی برای جمعیت حدوداً ۳۰ میلیون نفری جامعه‌ی ایران در مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به هیچ‌وجه رقم قابل توجهی نمی‌باشد. ثانیاً: تعداد قابل توجهی از اعضا سازمان مجاهدین خلق دچار اغوا و فریب عناوین علی‌الظاهر اسلامی این تشکیلات شدند. چنان‌که بعد از وقایع خونین تصفیه درون‌سازمانی در بهار ۱۳۵۴ و افشا شدن ماهیت التقاطی و منافقانه‌ی مجاهدین خلق این تشکیلات به سرعت شیب زوال و انحطاط را طی کرد. چنان‌که یکی از پژوهش‌گران معتقد است که پس از اعتراف رهبران دستگیرشده مجاهدین در تابستان ۱۳۵۴ مبنی بر

مارکسیست شدن سازمان تقدس مجاهدین خلق شکسته شد و از اواسط سال ۱۳۵۵ دیگر عملاً سازمانی وجود نداشت (زیباکلام، ۱۳۹۰: ۲۷۰). اما علاوه بر ساختار متصلب و مخفی تشکیلات مجاهدین خلق که عامل مهمی در فقدان ارتباط و برقراری دیالوگ و مفاهمه بین توده‌ی مردم با این تشکیلات بود، عامل دیگر التزام و اعتقاد این تشکیلات در تمسک به الگوها و مدل‌های بیگانه و کلیشه‌ای مارکسیستی بود که سنخیت و نطابق چندانی با ویژگی‌ها و علایق تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی نداشت. به بیان آبراهامیان: «اگر چه سازمان مجاهدین، اسلامی بود، با تفسیر و برداشت انقلابی از اسلام ایدئولوژی را عرضه می‌کرد که با ایدئولوژی فداییان مارکسیست تفاوت چندانی نداشت» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۶۰۷). اساساً شیفتگی و مفتونی نسبت به مفاهیم و آموزه‌های مارکسیستی در بیانیه‌ها و آثار تألیفی سازمان مجاهدین به‌طور متوالی و به کرات مشاهده می‌شود. چنان‌که در یکی از بیانیه‌های منتشرشده از سوی مجاهدین خلق در پاسخ به رژیم شاه مبنی بر اتهام مارکسیست بودن آنان می‌نویسند: «رژیم شاه تلاش می‌کند تا شکافی را میان مسلمانان و مارکسیست‌ها ایجاد کند. اما در نظر ما تنها یک دشمن اصلی، امپریالیسم و همکاران منطقه‌ای آن وجود دارد. وقتی ساواک اعدام می‌کند هم مسلمانان و هم مارکسیست‌ها را اعدام می‌کند. وقتی شکنجه می‌کند هم مسلمانان و هم مارکسیست‌ها را شکنجه می‌کند. نتیجتاً در شرایط کنونی، وحدتی ارگانیک میان انقلابیون مسلمان و مارکسیست‌ها وجود دارد. اسلام و مارکسیسم پیام مشابهی دارند. چون الهام‌بخش شهادت، مبارزه و ایثارند. چون اسلام علیه ظلم و بی‌عدالتی می‌جنگد با مارکسیسم که آن هم بر ضد ظلم مبارزه می‌کند همکاری خواهد کرد، آن‌ها دشمن مشترکی دارند. امپریالیسم مرتجع» (سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۴: ۱۳-۱۰).

سید مجتبی طالقانی یکی از اعضا کادر مرکزی سازمان طی نامه‌ای به پدرش (آیت‌الله سید محمود طالقانی) درباره‌ی دلایل دگرذیسی و استحاله‌ی ایدئولوژی‌اش از اسلام و در نهایت پذیرش مکتب مارکسیسم می‌نویسد: «طی دو سال گذشته مطالعه‌ی مارکسیسم را آغاز کرده‌ام. من قبلاً فکر می‌کردم که روشنفکران مبارز می‌توانند این رژیم را از میان بردارند ولی اکنون باور کردم که باید به طبقه‌ی کارگر روی آوریم، اما برای سازماندهی طبقه‌ی کارگر باید اسلام را کنار بگذاریم. چون مذهب پویایی اصلی تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی را قبول ندارد. البته اسلام

می‌تواند یک نقش مترقی به‌ویژه در بسیج طبقه‌ی روشنفکر علیه امپریالیسم ایفا کند. اما این تنها مارکسیسم است که تحلیل‌هایی عملی از جامعه به‌دست می‌دهد و متوجه طبقات استثمار شده و رهایی آن‌هاست. من پیش از این فکر می‌کردم آن‌هایی که اعتقاد به ماتریالیسم تاریخی دارند، به دلیل اینکه به معاد و زندگی پس از مرگ ایمان ندارند نمی‌توانند فداکاری‌های بزرگی نمایند. ولی اکنون می‌دانم بزرگ‌ترین و متعالی‌ترین فداکاری که شخص می‌تواند انجام دهد، مرگ در راه آزادی طبقه‌ی کارگر است» (طالقانی، ۱۳۵۵، ۱۴۴-۱۳۱). طبعاً دفاع و توجیه وحدت و اتحاد با تشکلهای و گروه‌هایی که اصول و مبانی آن‌ها براساس کفر و الحاد ماتریالیستی بود، آن‌هم در جامعه‌ای که اسلام و تشیع بیش از ۱۴ قرن است که در تمام تار و پود آن ریشه دوانیده است، نتایج و تبعات مخرب و زیان‌باری را برای تشکیلات التقاطی مجاهدین خلق به‌بار آورد که فراتر از تصور و محاسبات آنان بود. طبعاً به‌علت ماهیت التقاطی مجاهدین خلق که ریشه در ساختارهای اعتقادی و ایدئولوژیک این تشکیلات داشت در بطن ماهیت و موجودیت مجاهدین خلق یک معادله‌ی متناقض (پارادوکسیکال) شکل گرفته بود که لاینحل بود. چرا که سازمان هم داعیه‌ی مردمی بودن را داشت و هم شیفته و مفتون مارکسیسم و الگوهای بیگانه‌ای بود که این الگوها و مفاهیم در نزد افکار عمومی جامعه مذهبی ایران نه‌تنها چندان طالب و خواهانی نداشتند، بلکه اساساً جامعه‌ی ایرانی و توده‌های میلیونی مردم مسلمان که به اسلام و تشیع گرایش داشتند، امکان برقراری دیالوگ و مفاهمه با ادبیات، مفاهیم و واژه‌های بیگانه و وارداتی را نداشتند. واژه‌هایی مانند: دترمینسم، تضاد طبقاتی، جنگ طبقاتی، ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی، پرولتاریا، دینامیسم، آنتاگونیسم، اپورتونیسم، و صرفاً در مشتی محافل و جلسات محدود روشنفکری مطرح می‌شدند، محافلی که نه دغدغه‌شان، دغدغه توده‌های مردم بود، و نه توده‌های مردم و جاهت و اعتباری برای آن‌ها قائل بودند. ضمن اینکه بسیاری از این حضرات به اصطلاح روشنفکر که از قضا بسیاری از آن‌ها داعیه‌ی چپ و چپ‌گرایی داشتند، اگر چه در محافل روشنفکرانه‌ی محدود و قلیل خود دم از توده‌های خلق قهرمان می‌زدند، لیکن عملاً امکان هیچ‌گونه مفاهمه و دیالوگ یا به‌نوعی امکان فهم و درک مشترک از دردها و رنج‌ها و آلام توده‌ی مردم و آن‌ها وجود نداشت. لیکن انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) با تمسک به آموزه‌ها و فرهنگ غنی اسلام ناب محمدی (ص) و

تشیع امامیه و سنت و سیره اهل بیت (ع) با یک قدمت و پشتوانه‌ی تاریخی ۱۴ قرن‌ی توانست پروسه‌ی بسیج سیاسی توده‌های میلیونی مردم ایران بر علیه رژیم سلطنتی پهلوی را به نحو احسن به انجام رساند. خصلت غلبه و هژمونی ادبیات، واژه‌ها و مفاهیم انقلاب اسلامی بر ادبیات و مفاهیم رقیب اعم از چپ و التقاطی نکته‌ای است که تقریباً مورد پذیرش و تأیید محافل و شخصیت‌های رقیب و حتی مخالفان اندیشه و تفکر انقلاب اسلامی نیز می‌باشد. چنان‌که یکی از محققان چپ در تحلیل علت پیروزی گفتمان انقلاب اسلامی در بسیج سیاسی توده‌های مردم و متقابلاً علت شکست گروه‌ها و دستجات چپ در برقراری مفاهیم و تفاهم با توده‌های مردم از علتی به نام «مانع‌زبانی» سخن گفته و می‌نویسد: «در این عرصه مارکسیست‌ها بدجوری به اسلام‌گرایان باختند. علما که در نهضت اسلامی نقش مسلط را داشتند، در ساده‌سازی موضوعات دینی و قابل‌فهم ساختن آن‌ها برای عموم مردم قرن‌ها فعالیت و تجربه داشتند. وقتی که نهضت انقلابی نیازمند پیام‌ها بود، برای انجام این کار از سنت موجود استفاده شد. اما مارکسیست‌های ایرانی با مخاطبان خود از طریق روزنامه‌ها و سخنرانی‌هایی مواجه می‌شدند که به زبان خودشان و پر از واژه‌های خارجی و نامأنوس بود» (بهرروز، ۱۳۹۰، ۲۳۸).

فقدان ایفا نقش مؤثر در روند انقلاب اسلامی و پیروزی آن: اگر چه رهبری سازمان در ماه‌های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی مدعی پشتیبانی از انقلاب بود، چنان‌که یکی از بیانیه‌های منتشرشده توسط مسعود رجوی و موسی خیابانی با عنوان «از طرف مجاهدین رهاشده از بند» می‌نویسند: «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، ما آزادی خود را مدیون مجاهدت و جان‌فشانی‌های خلق رزمنده و ستم‌کشیده‌ی ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش‌ناپذیر هستیم» (سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۷، ۲۱). لیکن تشکیلات مجاهدین خلق در مقطع پیروزی انقلاب اسلامی، مطابق اسناد و شواهد متقن و مستند امنیتی و اطلاعاتی، صرفاً یک تشکل ورشکسته و مفلس سیاسی رو به مرگ بود که از سال ۱۳۵۴ به علت تسلط و اشراف اطلاعاتی ساواک و بی‌انگیزگی و مستولی شدن روحیه‌ی یأس و ناامیدی در اعضای دستگیرشده‌ی سازمان که منجر به همکاری آن‌ها با بازجویان ساواک می‌شد، این تشکیلات زیر ضربات خردکننده‌ی نهادهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم شاه واقع شد و عمده‌ی امکانات و اعضا آن یا در درگیری با ساواک مقتول شده و یا دستگیر شدند که فرجام

آن‌ها اعدام یا محکومیت به حبس‌های سنگین بود. از سوی دیگر به‌علت افشا شدن ماهیت مارکسیستی و الحادی تشکیلات، و ترور افراد متدین و مؤمن از سوی رهبری سازمان، افشار و طیف‌های متدین و متشرعی هم‌چون روحانیون، طلاب، بازاریان که تحت تأثیر شگردهای اغواکننده و متقلبان‌ه‌ی سازمان مجاهدین، فریفته‌ی شعارهای ظاهر‌الصلاح اسلامی این تشکیلات شده و کمک‌ها و مساعدت‌های فراوانی را در اختیار سازمان مجاهدین خلق گذاشته بودند، وقتی که با اعترافات تلویزیونی وحید فروخته و برخی از اعضای سازمان در تابستان ۱۳۵۴ مواجه شدند مبنی بر اینکه این تشکیلات از ابتدای تأسیس ماهیت مارکسیستی و الحادی داشته، منتهی با تشبیه به برخی شعارها و عناوین اسلامی، توانسته ماهیت حقیقی‌اش را تحت‌لوای اسلام پوشش و استتار نماید. به کل تمام این کمک‌ها و مساعدت‌ها به سازمان قطع و هر گونه ارتباط با این تشکیلات به شدت نهی گردید. علاوه بر مسائل فوق که این تشکیلات را از سال ۱۳۵۴ به‌بعد به سرایشب اضمحلال و انهدام سوق داد، تجدیدنظر در استراتژی نبرد مسلحانه بر علیه رژیم سلطنتی پهلوی بود که در حکم تیر خلاصی بود که بر جسم نیمه‌محتضر این تشکیلات در مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی شلیک شد و به آخرین علائم حیاتی این تشکیلات تروریستی و التقاطی پایان بخشید. در پاییز ۱۳۵۵ مقاله‌ای تحت‌عنوان «دوالیسم سیاسی» توسط یکی از نظریه‌پردازان سازمان منتشر شد. در این مقاله می‌خوانیم: «سازمان به‌رغم آنکه در بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک، کار سیاسی را به‌عنوان مضمون اصلی فعالیت خود پذیرفته است، عملاً با پذیرش خط‌مشی چریکی به کار نظامی جنبه‌ی محوری و اصلی داده است و این دو دیدگاه با هم در تضاد قرار داشته و موجب شده است تا سازمان در خط‌مشی سیاسی خود دچار التقاط باشد» در این مقاله نتیجه‌گیری می‌شود «هم‌چنان که سازمان مجاهدین التقاطی‌گری خود در زمینه فلسفی و ایدئولوژیک را نفی کرده، اکنون نیز باید با جنبه‌ی فرعی دادن به کار نظامی، محور فعالیت خود را باید به فعالیت‌های سیاسی اختصاص دهد» (احمدی روحانی، ۱۳۹۰، ۱۳۷۳-۱۳۷۲). اگر چه در بین رهبران مجاهدین خلق رد و مطرود دانستن مبارزه‌ی مسلحانه بر علیه رژیم شاه محدود به احمدی روحانی نبود. بلکه در فروردین‌ماه ۱۳۵۶ مقاله‌ای تحت‌عنوان «تزرکود» از سوی «تقی شهرام» رهبر سازمان مجاهدین منتشر شد. در این مقاله ضمن تحلیلی از شرایط جامعه‌ی ایران، نتیجه‌گیری شده بود که با ورود درآمدهای نفتی

به اقتصاد ایران از سال ۱۳۵۳، علاوه بر رشد بورژوازی، اقشار خرده‌بورژوازی متوسط و بالای شهری و روستایی نیز به‌طور نسبی و در مقایسه با گذشته به نان و نوایی رسیده و باعث افت جنبش توده‌ای شده است. از این‌رو تا زمانی که درآمدهای نفتی به همین منوال باشد، جنبش انقلابی در حال رکود خواهد بود. از همین‌رو وظایف سازمان‌های کمونیستی در این دوره کار بر روی طبقه‌ی کارگر و قشر خرده‌بورژوازی در درازمدت خواهد بود، از این‌رو براساس تجزیه تحلیل این مقاله خط‌مشی چریکی نیز از سال ۱۳۵۳ به بعد درست نبوده و دیگر قادر به برانگیختن توده‌های مردم نخواهد بود (احمدی روحانی، ۱۳۹۰، ۱۷۷). اساساً رد و محکوم کردن خط‌مشی مبارزه مسلحانه تنها محدود به سازمان مجاهدین نیز نشد. چنان‌که در آبان‌ماه ۱۳۵۵ گروهی از اعضا سازمان چریک‌های فدایی خلق، با انتشار بیانیه‌ای رسماً اعلام کردند که: «جریان مسلحانه را یک شیوه‌ی عبث و زیان‌بار می‌دانند که خود را به مبارزان پرشور جوان و فداکار تحمیل کرده است». در بیانیه‌ی انشعابیون اعتراف می‌شود که: «اگر این رفقا به اصل اتکاء به اسلحه معتقد بودند به آن دلیل بود که قادر نبودند به اصل اتکاء به توده‌ها معتقد باشند. آن‌ها هنر شکیبایی و قدرت تماس با خلق و کار در میان توده‌ها را به‌هیچ‌وجه دارا نبودند» (نادری، ۱۳۸۸، ۷۵۰: ۱). این نکته نیز از عجایب روزگار و نکته‌ی بسی پندآموز در تاریخ معاصر سیاسی ایران است که چگونه «پوز» مثنی شبه‌روشنفکر پرمدها به خاک مالیده می‌شود. جماعتی متواهم و شیفته‌ی الگوهای وارداتی بیگانه، که از دهه‌ی ۱۳۴۰ داعیه‌ی جایگاه پیشتازی و رهبری توده‌های مردم ایران بر علیه امپریالیسم و رژیم شاه را داشتند، به ناگهان از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۵ با پر زور شدن سمبه‌ی رژیم شاه به ناگاه تمامی آن ادعاها و شعارهای پر زرق و برق خود را فراموش کرده و با پشت‌پا زدن به تمام اهداف و آرمان‌های ادعایی‌شان، یا راه فرار به فرنگ را در پیش می‌گیرند یا گوشه‌ی عزلت و انزوا را اختیار کرده و در انتظار طلوع خورشید پرولتاریا و زحمت‌کشان می‌مانند تا بلکه روزی حضرات را بر تخت و اقبال فرمانروایی بر توده‌ها و پرولتاریا بنشانند. بنابراین با توجه به قرائن و مدارک مستند و شواهد متقن، اساساً در مقطع سال‌های ۱۳۵۵-۵۷ سازمان‌ها و گروه‌هایی مانند سازمان مجاهدین خلق یا چریک‌های فدایی خلق تقریباً در یک وضعیت محتضر و رو به موت بوده‌اند، طبعاً از یک موجود محتضر و نیمه‌جان انتظار کمک و پشتیبانی داشتن از یک پروسه‌ی مردمی و انقلابی

هم چون انقلاب اسلامی، فقط در مخیله‌ی بیمار شبه‌روشنفکری وابسته و ماسونی می‌گنجد. عدم اعتقاد سازمان مجاهدین خلق به رهبری امام خمینی (ره): اگر چه اعضای این تشکیلات در ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی تا روزهای پایانی خرداد ۱۳۶۰ داعیه‌ی اطاعت از فرامین و آموزه‌های امام خمینی (ره) را داشتند و امام راحل (ره) را با القاب و عناوینی هم چون: پدر بزرگوار و روحانی، زعیم عالی‌قدر، مجاهد اعظم، امام مجاهد، قائد عظیم‌الشان خطاب می‌کردند، لیکن ضدیت و عناد و دشمنی با تفکر و آموزه‌های امام خمینی (ره) از همان بدو تأسیس این تشکیلات نهادینه شده و محدود و منحصر به مقطع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی (۳۰ خرداد ۱۳۶۰) نمی‌شد. چنان‌که در نشست‌های اولیه‌ی تأسیس سازمان در شهریورماه ۱۳۴۴ که با شرکت اعضا بنیان‌گذار سازمان مجاهدین متشکل از محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، عبدی نیک‌بین برگزار می‌شود. آنان بیان می‌کنند که روحانیت مبارز ایران به رهبری آیت‌الله خمینی مبارزه‌ی جدی‌تری را بر علیه شاه و لویح شش‌گانه دنبال می‌کند، لیکن مبارزات امام خمینی (ره) را به علت عدم اتکاء به یک تشکیلات منسجم و عدم آشنایی با زیر و بم مبارزه و پیچیدگی‌های مبارزاتی، صرفاً یک مبارزه‌ی فردی تلقی می‌کنند که پشتوانه‌ی نهادین و تشکیلاتی ندارد (به کوشش جمعی از پژوهش‌گران، ۱۳۸۵، ۲۹۲: ۱). چنان‌که ملاحظه می‌شود در افق تفکر رهبران سازمان مجاهدین مبارزات مردمی - اسلامی امام خمینی که لرزه بر پیکر رژیم دست‌نشانده شاه افکنده بود با یک تحلیل سطحی شبه‌روشنفکرانه صرفاً به یک منازعه‌ی فردی تقلیل می‌یابد. علت این نگاه تقلیل‌گرانه به رهبری امام راحل (ره) از سوی رهبران سازمان مجاهدین، همانا شیفتگی و مفتونی نسبت به مدل‌ها و الگوهای مارکسیستی بیگانه بود که در دهه‌ی ۱۳۴۰ در جامعه‌ی استبدادزده‌ی ایرانی توانسته بود، هوادارانی از بین اقشار روشنفکر و دانشگاهی را جذب کند. منظور از تشکیلات منسجم و داشتن پشتوانه‌ی نهادین و تشکیلاتی از دیدگاه رهبران سازمان مجاهدین، عبارت بود از آموزش و سازماندهی اعضا و کادرهای مبارزاتی با ساختارهای سلولی - مخفی، و فرماندهی واحد با نظم و انضباط خشن. که در گروه‌ها و دستجات چریکی و شبه‌نظامی حاکم است. به‌طوری‌که در این نوع سبک و ساختار تشکیلاتی، افراد جذب‌شده به تشکیلات به‌سان پیچ و مهره‌های بی‌جان، باید طاق بالنعل در خدمت فرامین و ضوابط تشکیلات باشند. در این نوع از تشکیلات بسیاری از

اصول و موازین اخلاقی و انسانی نادیده گرفته می‌شود. بهمن بازرگانی از کادرهای مرکزی سازمان می‌گوید: «حنیف‌نژاد می‌گفت، خانواده پیشقدم استعمار است. آدم از طریق خانواده است که به شعارهای استعمار جذب می‌شود، از جمله مثلاً ازدواج کردن و دنبال زندگی رفتن و این چیزها. می‌گفت کسی که می‌خواهد مبارزه کند نباید ازدواج کند و باید فول تايم انقلابی بماند» (به کوشش جمعی از پژوهش‌گران، ۱۳۸۵، ۲۹۵: ۱). طبعاً تفکر التقاطی و سبک مبارزه‌ی تقلیدی و وارداتی که در تشکیلات سازمان مجاهدین حاکم بود نمی‌توانست با اصول و مبانی تفکر امام خمینی (ره) که منبعث از اسلام ناب و مکتب اهل بیت (ع) بود، دارای اهداف و آرمان‌های مشترک باشد. بنابراین تفکر التقاطی و سبک مبارزه‌ی تقلیدی و بیگانه به‌شدت از سوی امام راحل (ره) نهی و محکوم می‌شود. چنان‌که معظم‌له در وصیت‌نامه‌ی سیاسی- الهی خود می‌فرماید: «یک‌دسته با کج‌فهمی‌ها و بی‌اطلاعی از اسلام و اقتصاد سالم آن، در طرف مقابل دسته‌ی اول قرار گرفته و گاهی با تمسک به بعضی آیات یا جملات نهج‌البلاغه، اسلام را موافق با مکتب‌های انحرافی مارکس و امثال او معرفی نموده‌اند و توجه به سایر آیات و فقرات نهج‌البلاغه نموده‌اند و سرخود به فهم قاصر خود، به‌پا خاسته و مذهب اشتراکی را تعقیب می‌کنند و از کفر و دیکتاتوری و اختناق‌کوبنده که ارزش‌های انسانی را نادیده گرفته و از یک حزب اقلیت [کمونیست] که با توده‌های انسانی مثل حیوانات عمل می‌کنند حمایت می‌کنند» (امام خمینی، ۱۳۶۸، ۳۲). آغاز مخالفت سازمان مجاهدین خلق با خط‌مشی و آموزه‌های امام خمینی و گفتمان انقلاب اسلامی به‌هیچ‌وجه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نیست، بلکه مقطع یادشده یادآور علنی شدن عناد و دشمنی این تشکیلات با امام راحل و نظام اسلامی است. شواهد و مدارکی که در سال‌های اخیر افشا شده است گویای اثبات این فرضیه است که اساساً عناد و دشمنی با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در سازمان مجاهدین و تشکل‌های هم‌سو صرفاً محدود به تشکیلات تحت‌امر مسعود رجوی نمی‌شد. بلکه اساساً کلیه‌ی تشکل‌های التقاطی- مارکسیستی و لیبرال در مخالفت و عناد با گفتمان انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، در مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی وحدت در مواضع و دیدگاه داشته‌اند. چنان‌که یکی از اعضای مرکزیت گروهک به اصطلاح ملی- مذهبی نهضت آزادی درباره‌ی مخالفت این تشکیلات با ولایت فقیه در مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می‌نویسد: «جزوه‌ی ولایت

فقیه [امام خمینی] به دست ما هم رسید. مرحوم عطایی که آن را مطالعه کرده بود به من گفت در این جزوه حرف‌های غیرقابل قبولی زده شده است. بحث من آن بود که درست است که مطالب این جزوه نفی شاه و سلطنت را مدنظر دارد، لیکن با برنامه‌ی مطرح شده معلوم نیست ما را به جلو ببرد و ممکن است دچار عقب‌گرد شویم. من معتقد بودم روحانیت شیعه در حال حاضر که صاحب قدرت نیستند، هم‌دیگر را قبول ندارند. بنابراین زمانی که صاحب قدرت شوند و حکومت پیدا کنند، در هر شهر یا در هر محله‌ای یک فقیه که فقط خود را قبول دارد و از کسی هم تقلید نمی‌کند پیدا می‌شود و مملکت به ملوک‌الطوایفی تبدیل خواهد شد. بنابراین، این نظر [ولایت فقیه] یک امر ارتجاعی است. چرا که جامعه‌ی استبدادی منظم و متشکل و تا حدودی پیشرفته بهتر از جامعه‌ی ملوک‌الطوایفی است» (سجایی، ۱۳۸۹، ۳۰۰).

لطف‌الله میثمی از کادرهای قدیمی و با سابقه‌ی سازمان مجاهدین درباره‌ی دیدگاه خود و دو تن از هم‌زمانش درباره‌ی «ولایت فقیه» می‌نویسد: «برداشت‌هایمان از این کتاب [ولایت فقیه] را در سرشاخه‌ها مطرح کردیم. من نگران بودم که به جای حکومت قرآن بر مردم، مبادا صنف روحانیت بر مردم حاکم شود. با این بیان چه کسی بهتر از روحانیت، خدا و قرآن را می‌شناسد؟ سید (بهرام آرام) و جوهری می‌گفتند، گیر کار این‌جاست، چه کنیم که صنف یا طبقه حاکم نشود. دیدگاه‌های ضدسلطنت و ضدارتجاع امام برای سید و جوهری جالب بود. انتقادی که داشتیم این بود که به جای خدا یا قانون و قرآن، یک طبقه یا صنف بر مردم حاکم شود» (میثمی، ۱۳۸۹، ۳۵۰: ۲). هم‌چنین مسعود رجوی طی مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۱ به نیات شوم این تشکیلات در دشمنی با انقلاب اسلامی و تفکر امام راحل (ره) در مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی صریحاً اعتراف کرده و می‌گوید: «سازمان مجاهدین خلق حتی یک سال قبل از ورود [آیت‌الله] خمینی به ایران، از روی اعلامیه‌هایی که می‌داد، تفکر و ماهیتش را به طور مکتوب تحلیل نموده و بر خصلت ارتجاعی او انگشت گذاشته بودیم. در این تحلیل که بعدها خبرش در زندان به گوش رفسنجانی هم رسید. آشکارا گفته بودیم که اگر خمینی بیاید، هیچ مسأله‌ای از جامعه را نخواهد توانست حل کند، و باز انقلاب دیگری لازم خواهد بود» (رجوی، ۱۳۶۱، ۱۰۰).

نتیجه‌گیری

با توجه به اسناد و شواهد ارائه‌شده در این مقاله که عمدتاً نیز از منابع و آثار سازمان مجاهدین خلق (سازمان منافقین) می‌باشد. اساساً علل و زمینه‌های دشمنی و عناد تشکیلات مجاهدین خلق و حتی گروهک ملی- مذهبی نهضت آزادی با انقلاب اسلامی و آموزه‌های امام خمینی (ره) پدیده و عارضه‌ای بنیادین و درون‌زا بود که در بطن موجودیت و هستی ذاتی این تشکل‌ها بوده و ارتباط چندانی به شخص یا اشخاص و یا منحصر به یک مقطع خاص نبوده است. بنابراین از همان بدو تأسیس و بنیان‌گذاری سازمان مجاهدین در شهریورماه ۱۳۴۴ با توجه به ویژگی‌ها و خصوصیات این تشکیلات که در این مقاله به‌طور اجمال به آن‌ها پرداخته شد، نطفه و شالوده عناد و دشمنی با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) نیز منعقد گردید. بنابراین این گزاره یا فرضیه که ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ را مقطع آغاز عناد و دشمنی سازمان مجاهدین با انقلاب اسلامی و نظام بدانیم با توجه به مدارک و شواهد ارائه‌شده در این مقاله ابطال می‌شود. مقطع ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ صرفاً آغاز اعلام علنی و رسمی به‌بار نشستن بذر و نهالی بود که در سال ۱۳۴۴ در بطن سازمان مجاهدین غرس شده و در طول زمان به شجره‌ی خبیثه و ملعونه‌ی تناوری تبدیل شده بود که قرار بود در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ میوه‌های تلخ و شوم آن (اسقاط و واژگونی انقلاب اسلامی) به ثمر نشیند. از این رو اگر رهبری جاه‌طلب و خشونت‌طلب سازمان مجاهدین از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به مدت ۲۸ ماه اعلام رسمی جنگ مسلحانه بر علیه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را به تأخیر می‌اندازد، صرفاً بنابر ملاحظات تاکتیکی با هدف مراحل آماده‌سازی امکانات و نیروهای تشکیلات تحت‌امرش بود که این مراحل از فردای ۲۲ بهمن با جدیت از طرف سازمان مجاهدین به روش‌های مختلف از سرقت و انبار کردن سلاح تا نفوذ دادن عناصر تشکیلات در ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی پیگیری می‌شد. پس اساساً سرنگون کردن انقلاب اسلامی و نظام منبعت از انقلاب اسلامی برای تشکیلات مجاهدین خلق و تشکل‌های هم‌سو یک الزام و ضرورت استراتژیک (راهبردی) و حیاتی بود، لیکن تحقق این هدف راهبردی (سرنگونی انقلاب اسلامی) مستلزم کسب آمادگی‌های متعدد و متنوعی هم‌چون: جمع‌آوری سلاح و مهمات، کسب اطلاعات از مکان‌ها و تجمعات آموزش اعضا، فراهم آوردن تیم‌های پشتیبانی و

عملیاتی بود. که این مراحل از فردای پیروزی انقلاب با جدیت و اهتمام ویژه‌ای در دستور عملیاتی و راهبردی گروهگ نفاق قرار داشت.

منابع

- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۸۱، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- احمدی روحانی، حسین، ۱۳۹۰، *سازمان مجاهدین خلق*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- به کوشش جمعی از پژوهش‌گران، ۱۳۸۵، *سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام (۸۴-۱۳۴۴)* ۳ جلد، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
- بهرامی، قدرت‌الله، ۱۳۹۱، *سازمان مجاهدین خلق (منافقین) قم*، انتشارات زمزم هدایت
- بهرروز، مازیار، ۱۳۹۰، *شورشیان آرمان‌خواه (ناکامی چپ در ایران)* ترجمه‌ی مهدی تقوی، تهران، نشر ققنوس
- حنیف، ۱۳۶۰، *گوهرهایی که در تاریکی درخشیدند*، تهران مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا
- حنیف‌نژاد، محمد، ۱۳۵۰، *شناخت، بی‌جا، نشر مجاهد*
- حنیف‌نژاد، محمد، ۱۳۵۰، *راه انبیاء راه بشر، بی‌جا، نشر مجاهد*
- خمینی، روح‌الله، ۱۳۶۸، *وصیت‌نامه سیاسی الهی امام خمینی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- رجوی، مسعود، ۱۳۶۱، *جمع‌بندی مقاومت یک ساله*، خارج از کشور، انجمن دانشجویان مسلمان
- روحانی، سید حمید، ۱۳۷۲، *نهضت امام خمینی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- زیباکلام، صادق، ۱۳۹۰، *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*، تهران، انتشارات روزنه
- سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۴، *بیانیه‌ها و اعلام مواضع*، بی‌جا، نشر مجاهد
- سحابی، عزت‌الله، ۱۳۸۹، *نیم‌قرن خاطره و تجربه (جلد اول)*، تهران، انتشارات فرهنگ صبا
- میثمی، لطف‌الله، ۱۳۸۹، *آن‌ها که رفتند (جلد دوم)*، تهران، انتشارات صمدیه
- نادری، محمود، ۱۳۸۸، *چریک‌های فدایی خلق (از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷)* - جلد اول، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی



The Relationship of the People's Hypocrites with the Islamic Republic of Iran

Saeed Ghadiani*, Seyyed Mostafa Abtahi**, Seyyed Ali Reza Azghandi***

The Islamic Revolution of Iran under the leadership of Imam Khomeini (RA) entered into a full-fledged and strategic challenge with rival organizations and parties due to following the principles and foundations of the Shiite and Ahl al-Bayt (AS) schools. One of these organizations is the People's Mojahedin Organization (MKO) with eclectic principles and foundations, which was established in the 1340s by three members of the student branch of the 'Freedom Movement'. From the very beginning, this organization claimed to save Iran from the yoke of American imperialism and its internal allies (the Pahlavi regime) by resorting to armed struggle. This terrorist organization has been an enemy of the Islamic revolution and principle of velayet- faqih for five decades despite all the ups and downs of its activities. The long-standing conflict between the Mojahedin Khalq Organization (MKO) and the Islamic Revolution led by Imam Khomeini is in the religious, political, social and cultural fields. In the field of belief, non-belief in the universality of the principles and foundations of Islam and eclecticism with Marxist principles and foundations and 'confiscation of the desirable' Islamic concepts and values in order to cover and camouflage Marxist infidelity and atheism. In the political sphere, dependence on foreign and imported Marxist models. In the cultural and social context, disbelief in the real role of the masses in the process of revolutionary change.

Keywords: *Eclecticism, Marxism, Desired Expropriation, Islamic Revolution.*

* PH.D Candidate in Political Thought, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

** Corresponding Author: Assistant Professor, Department of Political Thought, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

*** Full Assistant Professor, Department of Political Thought, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran